



دانش

ساز

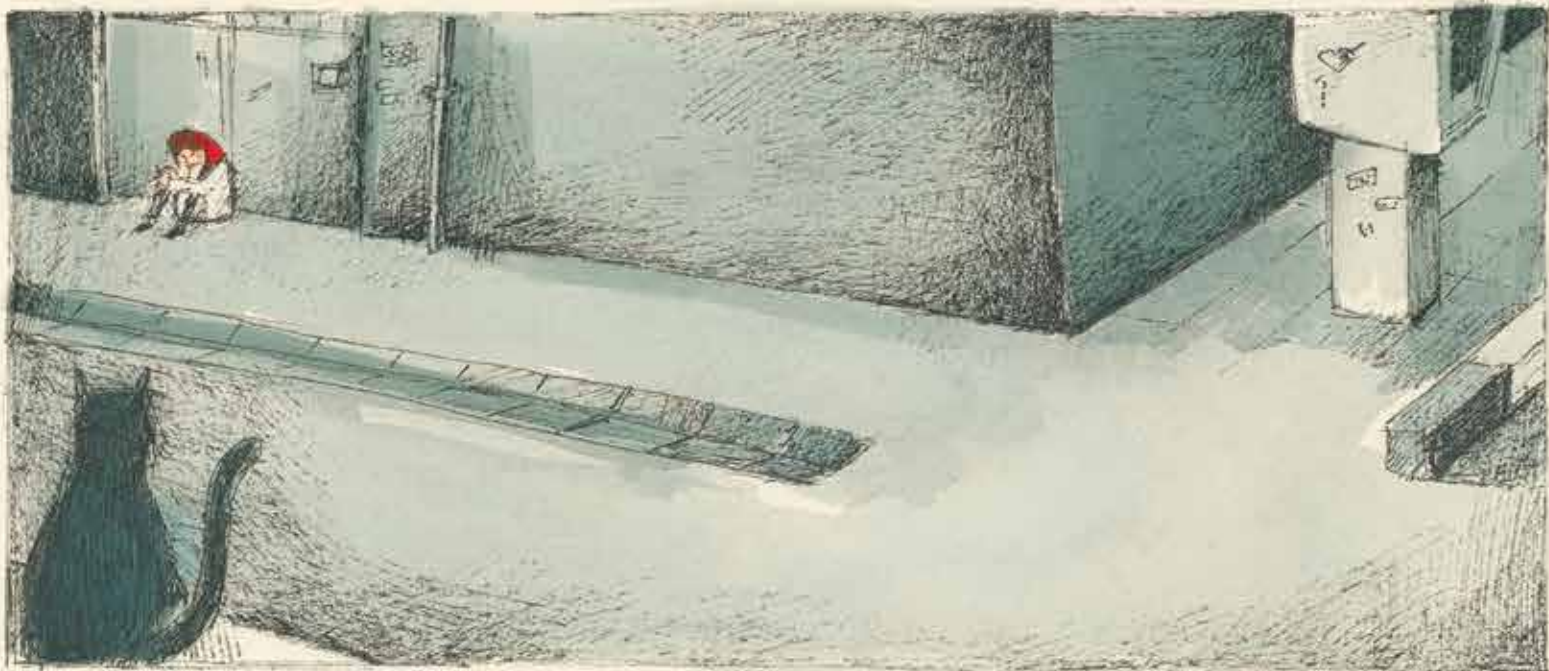
عربی

گل

هرچه زنگ می‌زند، فایده‌ای ندارد. چون برق نیست. هرچه هم در می‌زند، باز هم بی‌فایده است، چون گوش شیرین‌خانم کمی، فقط کمی، سنگین است. آتوسا از آقایی که از آن‌جا رد می‌شود، ساعت را می‌پرسد. دلش مثل آب توی کتری می‌جوشد و می‌خواهد بزند زیر گریه.



به عقربه‌های ساعت نگاه کن! دو ساعت دیگر سال نو می‌شود و آن دختر، اسمش چیست؟ آتوسا. بله، آتوسا هنوز پشت درِ خانه‌ی شیرین‌خانم مانده است. تقریباً یک ساعت پیش مادر آتوسا به شیرین‌خانم تلفن کرد و از او خواست که زودتر لباس آتوسا را آماده کند. شیرین‌خانم هم گفت که فقط دکمه‌ها و سراس‌تین‌هایش مانده. و حالا آتوسا پشت در مانده.







مادرش سفارش کرده که حتماً موقع تحویل سال، خانه باشند تا با هم دور سفره‌ی هفت‌سین بنشینند. مریم به شیشه‌ی یکی از ماشین‌ها ضربه می‌زند. راننده با خنده می‌گوید: «من خودم گلم. گل نمی‌خواهم.»



به عقربه‌های ساعت نگاه کن! دو ساعت دیگر سال نو می‌شود و آن دختر، اسمش چیست؟ مریم. بله، مریم هنوز پشت چراغ قرمز ایستاده و به آن طرف چهارراه نگاه می‌کند. برادرش علی را می‌بیند که به ماشین‌های پشت چراغ قرمز گل می‌فروشد. مریم نگاهی به گل‌های خودش می‌اندازد و دلش می‌گیرد. زمان می‌گذرد و او هنوز گل‌ها را نفروخته.



مریم می‌گوید: «ساعت چند است؟» راننده می‌گوید: «دو ساعت دیگر توپ می‌ترکد.» چراغ سبز می‌شود و ماشین‌ها راه می‌افتند. چند قطره آب روی صورت مریم می‌نشیند. به آسمان نگاه می‌کند. قطره‌های باران صورتش را خیس می‌کنند.

